

به نام خداوند جان و خرد

# چراغ جادوی پدر پولدار

چکیده برترین کتابهای رابرت کیوساکی

● پدر پولدار، پدر بی پول ● هوش مالی چهارراه پولسازی ● کودک دیروز نابخه اقتصادی  
فردا ● مدرسه تجارت ● قبل از اینکه بیکار شوید به فکر تجارت باشید ● چرا می‌خواهیم  
شما هم ثروتمند شوید؟ ● شانس دوباره

گردآورنده: ابوالفضل طاهریان ریزی



اندشارات طاهریان

سرشناسه: کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷-م.  
Kiyosaki, Robert T  
عنوان و نام پدیدآور: چراغ جادوی پدر پولدار: چکیده برترین کتاب‌های رابرت کیوساکی  
مشخصات نشر: تهران: طاهریان، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص: مصور، نمودار  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۳۵-۶۸-۴  
وضعیت فهرست نویسی: فیپای مختصر  
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی <http://Opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.  
شناسه افزوده: طاهریان ریزی، ابوالفضل، ۱۳۵۲ -  
شماره کارشناسی ملی: ۳۷۹۲۰۵۸



## «چراغ جادوی پدر پولدار»

- نویسنده: رابرت کیوساکی ● گردآورنده: ابوالفضل طاهریان ریزی
- ناشر: انتشارات طاهریان ● نوبت چاپ: اول ● سال چاپ: ۱۳۹۴ ● تیراژ: ۵۰۰ جلد
- طرح جلد: آرزو خسروپور ● قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان ● لیتوگرافی: گلپا ● چاپ جلد: ژیک
- چاپ متن: چاپ سجده ● صحافی: ناصر ● شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۳۵-۶۸-۴

آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک ۲۶۶، طبقه چهارم، واحد ۱۱  
تلفن: ۶۶۹۷۰۷۶۷-۶۶۴۹۲۷۳۳ تلفس: ۶۶۹۷۴۱۵۲ [www.Taherianpress.com](http://www.Taherianpress.com)  
با تشکر از همراهی هوشمندانه شما خواننده محترم، به اطلاع می‌رساند برای بهره‌گیری  
از تسهیلات و خدمات نوین حمایتی انتشارات طاهریان و همچنین شرکت در قرعه‌کشی  
خوانندگان ویژه مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد ۱ را به شماره  
۱۰۰۰۰۰۶۶۴۹۲۷۳۳ ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

## فهرست:

- فصل ۱: پدر پولدار، پدر بی پول ..... ۵
- فصل ۲: هوش مالی یک میلیارد در را داشته باشید ..... ۴۹
- فصل ۳: قبل از اینکه بیکار شوید به فکر یک تجارت باشید ..... ۷۳
- فصل ۴: چهار راه پولسازی ..... ۱۰۷
- فصل ۵: چرا می‌خواهیم شما هم ثروتمند شوید ..... ۱۵۳
- فصل ۶: کودک امروز، نابغه اقتصادی فردا ..... ۲۰۹
- فصل ۷: مدرسه تجارت ..... ۲۳۳
- فصل ۸: شانس دوباره ..... ۲۴۹

## مقدمه:

چراغ جادو شاید بهترین عنوانی بود که می‌توانستیم برای این کتاب در نظر بگیریم، زیرا شما با مطالعه این کتاب می‌توانید به خلاصه‌ای از هشت کتاب پرفروش رابرت کیوساکی دست پیدا کنید.

رابرت کیوساکی را شاید بتوان یکی از توانمندترین نویسندگان در عرصه مدیریت مالی دانست که توانسته است مفاهیم پیچیده مالی را به قابل فهم‌ترین شکل ممکن برای اقشار مختلف جامعه بیان کند. استقبال فراوان مردم از مجموعه کتاب‌های این نویسنده ما را بر آن داشت که کتابی را که چکیده پرفروش‌ترین کتاب‌های وی است را تدوین کرده و کتابی که در دستان شماست حاصل این تلاش است.

هر یک از کتاب‌های خلاصه شده در این کتاب پنجره‌ای روشن از وضعیت اقتصادی جهان و چگونگی به دست‌گیری لگام اقتصادی زندگی خود را در پیش روی شما باز می‌کند. همانند رابرت کیوساکی امیدواریم که این کتاب نقطه شروعی برای تمامی کسانی باشد که می‌خواهند کنترل مالی زندگی خود را به دست بگیرند.



چکیدہ کتاب  
**پدر پولدار، پدر بجا پول**

شاہکاری از: رابرٹ کیوسا کے

من دو پدر داشتم که یکی از آنها پولدار و دیگری بی پول بود. یکی از آنها تحصیلات عالیه داشت و بسیار با هوش بود وی دارای مدرک دکترا بود و ۴ سال دوره لیسانس را ظرف مدت کمتر از دو سال طی کرده بود و سپس برای تکمیل تحصیلاتش به دانشگاه‌های استنفورد شیکاگو و نورث وسترن رفته بود و تمامی دوره تحصیلش را با بورسیه گذرانده بود. پدر دیگرم حتی کلاس هشتم را هم تمام نکرده بود. هر دوی این مردان در زمینه شغلی خودشان که تمام زندگی‌شان را صرف آن کردند بسیار موفق عمل کردند. هر دوی آنها هم درآمد قابل توجهی داشتند. با این همه یکی از آنها از نظر مالی تمام عمر درگیر مشکلات بود و دیگری هم یکی از ثروتمندترین مردان هاوایی شد. یکی از آنها وقتی فوت کرد ده‌ها میلیون دلار برای خانواده‌اش و کلیسایی که برای اجرای مراسم مذهبی به آن می‌رفت و مؤسسات خیریه به جای گذاشت. دیگری هم کلی قبض و صورت حساب به ارث گذاشت که باید پرداخت می‌شدند.

هر دوی این مردها قوی، کاری، دانا و تاثیرگذار بودند. هر دوی آنها به من مشاوره می‌دادند اما موضوع مشورت‌شان یکی نبود. هر دوی آنها قویاً به آموزش اعتقاد داشتند اما منظورشان از آموزش یکی نبود. اگر قرار بود فقط یکی از این دو پدرم باشد باید توصیه‌هایش را یا قبول می‌کردم یا رد. با وجود دارا بودن دو پدر، از این بخت برخوردار بودم که دیدگاه‌های متفاوت یک پدر پولدار و یک پدر بی پول را با هم مقایسه کنم.

من به جای اینکه صرفاً عقیده یکی را بپذیرم و دیگری را رد کنم بیشتر فکر می‌کردم، مقایسه انجام می‌دادم و خودم انتخاب می‌کردم. مشکل این بود زمانی که بچه بودم هنوز پدر پولدارم، پولدار نشده بود و پدر بی پول هم فقیر به حساب نمی‌آمد. هر دوی آن‌ها تازه، کارشان را شروع کرده بودند و با مشکلات خانواده‌شان و مسایل مالی، دست به گریبان بودند. اما هر یک از آنها دیدگاه بسیار متفاوتی نسبت به دیگری به پول داشت.

به عنوان نمونه یکی از آنها می‌گفت "عشق به پول ریشه همه بدی‌هاست" دیگری می‌گفت "کمبود پول ریشه همه بدی‌هاست".

من که پسر کوچکی بودم برخورداری از دو پدر که هر دو بر رویم اثرگذار بودند برایم مشکلاتی را ایجاد می‌کرد. من می‌خواستم پسر خوبی باشم و به نصایح پدرم گوش کنم اما دو پدرم هر یک از موضوعی متفاوت حرف می‌زدند. اختلاف نظری که آنها داشتند مخصوصاً آن جا که پای پول وسط بود آنقدر وسیع بود که من را کنجکاو می‌کرد. من درباره هر یکی از بحث‌هایی که آنها مطرح می‌کردند ساعت‌ها فکر می‌کردم. بیشتر اوقات وقتی با خودم تنها بودم دائم فکر می‌کردم و از خودم سوالاتی مانند این می‌پرسیدم که "چرا پدر این را گفت؟" و سپس در مورد صحبت پدر دیگرم هم همین سوال را مطرح می‌کردم. برایم آسان‌تر بود اگر می‌گفتم "درست است. پدرم حق دارد، من هم با گفته‌اش موافقم" یا برای رد نظر می‌گفتم "این پیرمرد نمی‌داند از چی حرف می‌زند". به جای انجام آن کار، برخوردار بودن از دو پدر که دوستشان داشتم باعث شد من فکر کنم و در نهایت گفته‌های

یکی‌شان را به دیگری ترجیح بدهم. در درازمدت معلوم شد که انتخاب شخص خودم در برابر رد کردن یا قبول حرف یکی از آنها به نفعم تمام می‌شود.

یکی از دلایلی که ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند و فقرا فقیرتر و طبقه متوسط هم در قرض دست و پا می‌زند این است که ثروتمندان آموزشهای خود در مورد امور مالی و پول را در خانه به فرزندان می‌دهند (و نه در نظام آموزشی و مدارس). بیشتر ما هر چه در مورد پول می‌دانیم را از والدینمان یاد می‌گیریم. پس فکر می‌کنید والدین فقیر به فرزندان‌شان چگونه آموزش مالی‌ای می‌توانند بدهند؟ آنها صرفاً می‌گویند "به درس خواندن ادامه بده و سخت تلاش کن". ممکن است که فرزند مزبور با نمرات عالی از مدرسه فارغ التحصیل شود اما نظام فکری‌اش و برنامه‌ریزی مالی‌اش همانی است که افراد فقیری چون والدینش در ذهن دارند.

مدارس چیزی در مورد پول به افراد نمی‌آموزند بلکه هدف آنها در درجه اول آموزش مهارت‌های حرفه‌ای و تخصصی است و نه مهارت‌های امور مالی. همین نکته دلیل این امر است که چرا کارگزاران بانکی باهوش، دکترها و حسابدارانی که در دوران تحصیل نمراتی عالی کسب کرده اند هنوز هم درگیر مسایل مالی هستند و گرفتارند. بدهی ملی فزاینده‌ای که در جامعه امروز ما وجود دارد تا حد بسیار زیادی نتیجه تصمیماتی است که سیاستمداران و مسئولان دولتی به غایت تحصیلکرده ولی بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع از امور مالی و پول برایمان گرفته‌اند.

من غالباً وقتی به هزاره جدید که از راه می‌رسد فکر می‌کنم در این امر متعجب می‌مانم که قرار است چه اتفاقی برای میلیون‌ها نفر از مردمی رخ دهد که محتاج مراقبت‌های پزشکی و مالی هستند. آنها برای حمایت مالی، محتاج دولت یا خانواد‌های‌شان خواهند بود. وقتی تامین اجتماعی دیگر پولی برای پرداخت هزینه‌های مردم نداشته باشد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اگر قرار باشد آموزش در زمینه امور مالی همچنان جزو وظایف والدینی تلقی شود که یا فقیر هستند یا خواهند شد چه اتفاقی برای این ملت می‌افتد؟

از آنجا که من دو پدر تأثیرگذار داشتم از هر دوی آنها چیزهای زیادی یاد گرفتم. از آنجا که بایستی به توصیه‌های هر دوی آنها فکر می‌کردم توانستم در مورد قدرت و اثرگذاری افکار یک فرد بر زندگی‌اش مطالب با ارزش زیادی را بیاموزم. به عنوان نمونه یکی از پدرها همیشه می‌گفت "من از پس خرید فلان چیز بر نمی‌آیم" و دیگری، گفتن این کلمات را ممنوع کرده بود و اصرار داشت که من بگویم "چطور می‌توانم از پس هزینه خرید فلان چیز بر بیایم؟". یکی جمله‌اش اخباری بود و دیگری به صورت سؤالی آنرا مطرح می‌کرد. یکی شما را از زحمت فکر کردن راحت می‌کرد و دیگری شما را وادار به تفکر می‌کرد. آن پدرم که سریع پولدار هم شد به من توضیح می‌داد که با گفتن جمله "من از پس خرید فلان چیز بر نمی‌آیم" به صورت خود کار مغزت دست از کار می‌کشد. اما با پرسیدن سوال "چطور می‌توانم از پس هزینه خرید فلان چیز بر بیایم؟" ذهنت شروع به کار کردن می‌کند.

منظور او این نبود که هر چیز دلتان خواست بخرید. بلکه تاکید وی روی تمرین کردن با مغز بود که قویترین کامپیوتر موجود در جهان است. وی می گفت " ذهن من هر روز قوی تر می شود چون من آنرا ورزش می دهم. هر چه قدر هم ذهنم قوی تر می شود پول بیشتری در می آورم ". وی اعتقاد داشت که گفتن جمله " من از پس خرید فلان چیز بر نمی آیم " به صورت خودکار نشانه ای مبنی بر تنبلی ذهن است.

گرچه هر دو پدرم بسیار سخت کوش بودند اما من متوجه شده بودم که وقتی پای مسایل مالی وسط می آمد یکی از پدرهایم ذهنش را تعطیل می کرد و دیگری آنرا به کار می گرفت. نتیجه ای که در طولانی مدت حاصل شد این بود که یکی از پدرها از نظر مالی رشد کرد و دیگری همچنان عقب ماند. مانند این است که از بین دو نفر یکی از آنها هر روز به باشگاه برود و تمرینات منظم ورزشی انجام بدهد و دیگری روی کاناپه لم بدهد و تلویزیون تماشا کند. تمرین جسمی مناسب شانس شما را در دستیابی به سلامتی بالا می برد و تمرین ذهنی مناسب، شانس شما را در دستیابی به ثروت افزایش می دهد. تنبلی هم ضریب سلامتی و هم ثروت را پایین می آورد.

هر دو پدر من دیدگاه های فکری متفاوتی داشتند. یکی از آنها فکر می کرد ثروتمندان باید مالیات بیشتری بپردازند تا صرف امور زندگی افراد کم درآمدتر جامعه بشود. دیگری می گفت " مالیات آنهایی که مولد هستند را تنبیه می کند و جایزه ای است به کسانی که کاری انجام نمی دهند ".

یکی از پدرهایم پیشنهاد می کرد " خوب درس بخوان تا بتوانی در آینده شرکت خوبی پیدا کنی و در آن استخدام شوی " دیگری می گفت " خوب درس بخوان تا بتوانی در آینده شرکت خوبی پیدا کنی و آنرا بخری."

یکی از آنها می گفت " دلیل اینکه من پولدار نیستم این است که من مسئولیت شما بچه ها را دارم "

یکی از آنها تشویق می کرد که سر میز شام راجع به پول صحبت کنم. دیگری آن کار را ممنوع کرده بود.

یکی می گفت " وقتی بحث بر سر پول است محتاطانه رفتار کن و خطری را متوجه خودت نکن". دیگری می گفت یاد بگیر که چطور با خطر روبرو شوی.

یکی می گفت: خانه ما بزرگترین سرمایه و دارایی مان است. دیگری می گفت " خانه من بزرگترین بدهی ام است و اگر تو فکر می کنی خانه تان سرمایه تان است پس رفتار مشکل خواهی شد.

هر دو پدرم قبض هایشان را به موقع تسویه می کردند با این حال یکی از آنها قبض اش را اول از همه پرداخت می کرد و دیگری بر عکس (یعنی آخر).

یکی از پدرهایم اعتقاد داشت شرکتی که برایش کار می کنی یا دولت، مسئولیت رفع نیازهایت را بر عهده دارد. وی همیشه اخبار مربوط به افزایش حقوق طرح های بازنشستگی فواید مراقبت های درمانی، مرخصی دوران بیماری و دیگر مسایل این گونه را دنبال می کرد. وی تحت تاثیر اقدام دو تا از عموهایش بود که به ارتش ملحق شده بودند و پس از

بیست سال خدمت فعالانه توانسته بودند مشمول دریافت مجموعه ای از خدمات مادام‌العمر بازنشستگی و پاداش و مزایا بشوند. وی عاشق مزایای خدمات درمانی و امتیازات ویژه‌ای بود که ارتش برای بازنشسته‌ها فراهم کرده بود همچنین علاقه‌مند فرصت‌های شغلی‌ای بود که از راه دانشگاه فرد می‌توانست به آنها دست پیدا کند. برخی اوقات به نظرش امنیت شغلی و مزایای شغلی مهم تر از خود شغل می‌آمد. وی غالباً می‌گفت "من به سختی برای دولت کار کرده ام و مستحق این مزایا هستم".

پدر دیگرم اعتقاد داشت که باید از نظر مالی کاملاً به خودت متکی باشی. وی با ذهنیت مستحق دانستن خود مخالف بود و می‌گفت ذهنیت مزبور باعث به وجود آمدن افرادی ضعیف و محتاج به لحاظ مالی شده است. وی تاکید می‌کرد که فرد باید از نظر مالی خودکفا باشد. یک از پدرهایم تقلاً می‌کرد تا شاید چند دلاری پس‌انداز کند. دیگری هم فقط سرمایه گذاری می‌کرد. یکی از پدرهایم به من یاد داد که چگونه رزومه خوبی بنویسم تا بتوانم فلان شغل را بدست بیاورم. دیگری به من یاد داد که چگونه می‌توانم طرح‌های قوی و موثر در زمینه کاری و مالی بریزم تا بدین ترتیب بتوانم شغل ایجاد کنم.

من که حاصل تربیت دو پدر بودم از این سعادت برخوردار بودم تا ببینم که چگونه افکار متفاوتی تاثیرات متفاوت بر زندگی یک نفر می‌توانند داشته باشند. من متوجه شدم که افراد واقعاً از طریق افکارشان است که زندگی‌شان را شکل می‌دهند.

به عنوان نمونه پدر بی پولم همیشه می گفت " من هیچ وقت ثروتمند نخواهم بود" و این پیش بینی به واقعیت هم پیوست. از طرف دیگر پدر پولدارم همیشه خودش را فردی پولدار می دانست. وی می گفت من پولدارم و پولدارها فلان کار را انجام نمی دهند. حتی پس از اینکه به دنبال یک شکست مالی بزرگ دچار ورشکستگی کامل شده بود باز هم خودش را فردی ثروتمند می نامید. وی خودش را با گفتن این جمله تسلی می داد که " بین آدم فقیر و ورشکسته یک فرق هایی هست. ورشکستگی موقتی است اما فقر همیشگی است".

پدر بی پولم هم می گفت: من به پول علاقه ای ندارم یا پول که مهم نیست. پدر پولدارم همیشه می گفت پول یعنی قدرت.

شاید هیچ وقت نشود قدرت افکار را اندازه گرفت یا دانست اما برای من که پسر بچه کوچکی بودم معلوم شد که باید نسبت به افکارم و به زبان آوردن آنها آگاه باشم. من متوجه این نکته شدم که فقر پدر بی پولم به خاطر میزان حقوق دریافتی اش که بالا هم بود، نبود بلکه ناشی از افکار و اعمالش می بود. من که پسر کوچکی بودم و دو پدر داشتم از این نکته آگاه بودم که باید نسبت به افکاری که آنها را در پیش می گیرم احتیاط به خرج بدهم و بدانم که باید به کدام یکی از پدرهایم گوش بدهم: پدر پولدار یا بی پول؟

گرچه هر دوی این مردان برای آموزش ارزش زیادی قایل بودند اما بر سر موضوعی که به نظرشان یاد گرفتن بود با هم اختلاف داشتند. یکی از آنها از من می خواست که حسابی درس بخوانم و مدرک دانشگاهی بگیرم تا کار خوبی پیدا کنم. وی از من می خواست درس بخوانم تا

متخصص، وکیل یا حسابداری بشوم یا برای بدست آوردن مدرک MBM به دانشکده تجارت بروم. اما دیگری از من می خواست درس بخوانم و مطالعه کنم تا پولدار بشوم تا بدانم پول چگونه کار می کند و کاری کنم که پول به نفع من به جریان بیفتد. وی بارها و بارها می گفت که " من برای پول کار نمی کنم بلکه پول برای من کار می کند". در سن ۹ سالگی تصمیم گرفتم به نصایح پدر پولدارم گوش بدهم. با انجام این کار در واقع دیگر به حرف های پدر بی پولم حتی با وجود آنهمه مدرک و سواد دانشگاهی نمی خواستم گوش کنم.

### درسی از رابرت فراست

رابرت فراست شاعر مورد علاقه من است. گر چه بسیاری از اشعار او را دوست دارم اما شعر راه نرفته او را بیشتر از بقیه می پسندم. من درس هایی که در این شعر نهفته است را تقریباً روزانه به کار می گیرم:

#### «راه نرفته»

در جنگلی زرد رنگ دو جاده بودند که از هم جدا می شدند  
و من متأسف از آن که نمی توانستم در هر دوی آنها گام  
بردارم  
و یک نفر بیشتر نبودم  
ساعت ها ایستادم و به یکی از آنها نگاه کردم  
که در امتداد بوته های جنگل پیچ خورده و محو شده بود  
و سپس دیگری را برگزیدم  
که به اندازه اولی زیبا بود

و احتمالاً دلیل بهتری برای این کار داشتم  
 زیرا این جاده سرسبز بود و رهگذر را به سوی خود فرا  
 می خواند  
 گرچه رهگذاران از هر دوی آن‌ها عبور کرده بودند  
 و از هر دویشان به یک نسبت عبور کرده بودند  
 و روی هر دوی آن‌ها در آن صبجگاه مملو از برگ‌هایی  
 بود که آنجا آرمیده بودند  
 و هنوز رد پای بر آن‌ها حک نشده بود  
 آه من جاده اول را برای روزی دیگر گذاشتم  
 و با وجود آن که می دانستم چگونه راهی به راهی دیگر  
 پیوند می خورد  
 شک داشتم که؟ آیا هرگز به آن باز خواهم گشت؟  
 یک جایی سال‌ها و سال‌ها بعد  
 این جمله را با آهی خواهم گفت:  
 دو جاده در جنگلی از هم جدا می شدند  
 و من آنی را برگزیدم که کمتر از آن عبور شده بود  
 و همین موجب تمام دگرگونی‌هایم شد

رابرت فراست (۱۹۱۶)

در طی سال‌ها به صورت مکرر پیش آمده است که در مورد این شعر  
 فراست فکر کردم. تصمیم به اینکه به نصایح و دیدگاه پدر تحصیل  
 کرده‌ام در مورد پول عمل نکنم دردناک بود اما همین تصمیم جهت  
 زندگی مرا شکل داد. همین که تصمیم قطعی‌ام را گرفتم که به حرف چه